

# تغزل در قشقای

در قلمرو فرهنگی حافظ و صائب که پهنشدت‌های شیراز و اصفهان را دربر می‌گیرد، قرنه‌است که ادبیاتی زاینده و سرشار از بار عاطفی و حماسی و انسانی به حیات خود ادامه می‌دهد؛ ادبیاتی که بهتر است آن را ادبیات کوچ بنامیم چرا که با هر بهار در سرحدات زبانی صائب خیمه می‌زند و با نخستین گام پائیزی سر بر توت حافظ می‌ساید. روزگار درازی‌ست که در تنهائی می‌جوشد و می‌خروشد و در سخت‌ترین موقعیت زمانی و مکانی مقاومت می‌کند اما آشنایانی که در سایه خویش پناهش داده‌اند بیگانه‌وار از آن گذشته‌اند و این گریز موجب گمنامی این نوع ادبیات نه در توده مردم که در جمع دست‌اندرکاران ادب پارسی است. ادبیاتی که تا امروز بودن را فریاد زده و هنوز آنچنان که باید در شکستن دیوارهای خود موفق نبوده است. قشقای‌ها اگرچه ترک‌زبانند ولی ساختار فرهنگی آنان در شعر و سخنوری چنان با زبان، مذهب، ملیت، اساطیر و آداب و رسوم و سنن ایرانی پیوند خورده که به سهولت نمی‌توان آن را نوعی ادب تحمیلی و رسوخ یافته از فراسوی مرزها در گستره ادبیات پارسی دانست. این امر نظریه جامعه‌شناسان و نژادشناسان را در آریائی بودن قشقای‌ها تأکید می‌کند، زیرا زبان ترکی صورتی روینائی است و در فرهنگ قشقای ریشه‌ای مادرانه ندارد. به کلام دیگر اندیشه و فرهنگ این ایل بالیده در آب و خاک این مرز و بوم است چرا که در پهنه هنر و ادبیات قشقای، ایل گرانی و مفاهیم نژادی نه تنها جلوه برونی ندارند که از خیزش درونی حاد هم

بی‌بهره‌اند. به همین سبب تنها دیوار جداکننده این قوم با پارسی‌زبانان گویش ترکی است و گرنه از حیث محتوایی، هنر و ادبیات آنان کاملاً ایرانی است، حصار زبان نیز در شکل گرفتن واژگان فارسی را در استخدام دارد که در آن دو نکته پذیرفتنی می‌بایم. نخست اینکه بپذیریم زبان اولیه قشقانی‌ها یکی از گویش‌های نزدیک به زبان دری قدیم ایران بوده مثل زبان آذری در آذربایجان، که پس از جایگزین شدن زبان ترکی واژگانی را برای همیشه در خود نگاهداشته که با اطلاع از حرکت و مسیر ایل قشقانی و پیوند آنان با مناطق قفقاز و آذربایجان از طریق پژوهش‌های ایل‌شناسان شاید چندان بیراهه نباشد، اما موضوعی که نکته نخست را به زوال می‌کشد طرز شکل واژه‌هاست که هیچگونه شباهتی به قدیمترین واژه‌های ادب فارسی ندارد. در نکته دوم باید این واژگان را اثرات دو حوزه فرهنگی شیراز و اصفهان بر زبان ترکی قشقانی دانست که از نظر اول صائب‌تر است، زیرا واژگان فارسی مستعمل همان کلمات و الفاظ سده‌های هفتم و هشتم‌اند که روانی و ظرافت زبان شیخ اجل و خواجه شیراز را به یاد می‌آورند. به واژه‌های فارسی در این دو بیت ترکی نگاه می‌کنیم:

گلستاندا یاز یلیری اسنده      واری قوشدا ناله واردور فغان وار  
صدا چوخ دور شیدا بلبل صصیندن      آیری اثر واری آییری نشان وار

با عاشقانه واژگان گلستان، ناله، فغان، صدا، شیدا، بلبل، اثر و نشان درست مفاهیم اسلوب شعر عراقی را در ذهن متبلور می‌سازند و با استحکام و سختگی نخستین کلمات سبکهای فارس بیگانه‌اند. شاید همین عوامل باعث گردیده که مهمترین سهم ادبیات قشقانی را تغزل به خود اختصاص دهد، و عشق در مرحله آغازین آن خودنمایی کند. تغزل قشقانی اگرچه زائیده یک نظام قبیله‌ای است اما وجه اشتراکی نزدیک با جامعه چادرنشینان دیگر ندارد. در تغزل قشقانی پس از عشق طبیعت، مقاومت، وطن‌گرایی و تهیدستی و فقر از برجسته‌ترین رگه‌های تغزل است.

### عشق

شاعر قشقانی تا عاشق نباشد لب به عاشقانه نمی‌گشاید زیرا پیرو مکتب وقوعی است. شاعر، عاشقی است سالم با پشتوانه‌ای از دلیری که پرورده عشق اصیل اوست؛ عشقی که با بند بند وجودش گره عاطفی دارد و به بیان سارتر گوئی زبان واقعیتها در موقعیتهاست<sup>۱</sup>. شاعر عشق را بی‌هیچ پیرایه‌ای طرح می‌کند، و به نظر می‌آید که با موقعیت محیطی و عوامل به وجود آورنده آن سازگار است، عشق شاعر قشقانی به تفسیر و تأویل فلسفی و نقد ادیبانه آن هم به شیوه‌های ابهام‌انگیز نیاز ندارد چرا که ساده متولد می‌شود، مثل میلاد شقایقی در سینه خاک که با دستاوردن یا به تحریک نسیمی مرگ را پذیراست، با تمام ظرافت و وحشی بودنش در چارچوبی اصولی و هدفدار سیر می‌کند، پیچیدگی را نمی‌پسندد چرا که از اعتبارش می‌کاهد،

رسوایی را چه صوری و چه معنوی می‌پذیرد، شهری نیست که در کوچهای همواره در انتظار گشوده شدن پنجره یا دریچه‌ای باشد و اگر روزنه را بستند بپژمرد، با سوز و گدازها و آه و ناله‌هایی که به تقلید از مکاتب برون مرزی با سلاح ترجمه دخترهای عاشقانه را تسخیر کرده میانه‌ای ندارد، عشق را جوهر می‌داند و هرچه را در پیرامونش هاله‌وار می‌چرخد عارضه‌ای ناپایدار، شاعر قشقائی ملامتی است چه بی‌بی باشد از رأس هرم قبیله و چه جوانی باشد از زیرترین سنگ ساختاری ایل. عاشق سرپوش بر عشق را گناه می‌داند و کیفرش را با کاهش قطره قطره به غرامت می‌ایستد. سوئی و انگشت‌نمایی را به سهولت با هستی خود معاوضه می‌کند و در نهایت نیستی را به مهمانی می‌خواند و هم‌آغوشی را غمی بزرگ می‌شمارد. پنداری با بودلر در کوچه باغهای ملال پاریس همگام است که در عشق به کامیابی جسمانی معتقد نیست آن را تفاهی می‌داند که ناشی از عدم تفاهم است. عشق را در دوردستها و نیافتنی می‌یابد، هاله‌ای از تقدس گرد خود دارد، هم بانو خدائی است، و هم الهام‌بخش ولی نمی‌خواهد با آلودن آن را حقیر کند.<sup>۲</sup> عشق شاعر قشقائی به مفهوم لفوی که همان عشقه است در عاشق می‌پیچد، تغذیه می‌کند و او رامی‌خشکاند، اگرچه تجریدی است اما چون امکان یک‌بار تجربه را در زندگی هر مرد و زن نهفته دارد می‌توان آن را تعمیم داد و با آنکه بی‌بهره از عشق تغزلی پارسی نیست در یک نکتهٔ باریک و شگفت با آن تفاوت فاحش دارد و آن واقعیت عشق است که در تغزل قدیم و حتی نو پارسی یا تغلیکی است یا عارفانه تا جایی که شبلی نعمانی را در شعرالعجم به اظهار چنین نظری وامی‌دارد که تمایلات یا جذبات و احساساتی که در شعر پارسی اظهار می‌شود چون در آن واقعیت کم وجود دارد لذا در الفاظ و طرز ادا جوش اصلی نیست، شما اشعار عشق و عاشقی فارسی را که می‌خوانید در دل اثری که حال جذبات درونی یک نفر عاشق صادق جانباز است کمتر پیدا می‌شود، خاطراتی که پدید می‌آید پر از تصنع و مبالغه است و این بر خلاف شاعر تازی است که آنچه می‌گوید اثری از واقعیت در آن دیده می‌شود. اگرچه مؤلف دانشمند کتاب پیوند عشق میان شرق و غرب گفتار شبلی را گرافه‌گوئی پیرامون ادب تازی می‌داند<sup>۳</sup>، اما نقد شبلی از دیدگاه عشق قبیله‌ای برای ما قابل پذیرش است و این همان تفاوتی است که در تغزل صحرانی قشقائی با تغزل شهری ادب پارسی به چشم می‌آید.

### طبیعت گرائی

افلاطون می‌گفت شعر تقلیدی از طبیعت است و ارسطو پاسخ می‌داد که نه، نوعی تصویر یا ادراک آن است<sup>۴</sup>، اما شعر قشقائی آمیزه‌ای از این هر دو نظر است چرا که شاعر چنان با طبیعت در آمیخته که پدید آوردن مرزی هرچند ظریف و دقیق در این آمیختگی ناممکن می‌نماید. طبیعت در سرزمین فارس با نبودن قشقائی‌ها ناقص است چون شهروندان شهرها و روستائیان سرحدات اصفهان، قشقائی‌ها را به جای طبیعت پذیرفته‌اند. اگر در مناطق دور دست

ایران، مردم بهار را با نغمه نخستین پرستوها و سینه سرخ‌ها به جشن می‌نشینند و با کوچ این مهاجران خونگرم پاییز را به استقبال می‌روند، مردمان جنوب با آمدن قشقانی‌ها پیام بهار را می‌شنوند و با کوچ آنان زمستان را در انتظار می‌مانند. چنین است که طبیعت با قشقانی‌ها دوگانگی ندارد. بهار بی‌قشقانی بهاری است دردناک‌گیز و رنج‌آور و صحرای بی‌قشقانی صحرایی است ماتم گرفته و سوگمند، شاعر قشقایی که دور از طبیعت تنفس را مشکل می‌یابد آن قدرت را در خود نمی‌بیند که لحظه‌ای در مسمومیت خداحافظی با طبیعت به سر برد، پس پژواک آوای الفاظ او عین طبیعت است، مگر نه اینکه برشت در کتاب اندیشه متی گفت «کین، یه» از شاعر پرسید که آیا در وصف طبیعت شعری ساخته‌ای؟ شاعر جواب داد نه، و در چرای آن گفت سعی کردم صدای ریزش قطره‌های باران را آنطور وصف کنم که به خواننده احساسی مطبوع دست دهد حتی برای آنها که سقف بر روی سر ندارند و وقتی می‌خواهند بنوبند آب در گریبانشان می‌چکد. در مقابل این وظیفه به ترس افتادم و متصرف شدم<sup>۵</sup>. اما شاعر قشقانی خود همان کسی است که قطره باران در گریبانش می‌چکد به همین علت وصفی که می‌کند می‌تواند پایدار بماند، شاعر از هر زاویه طبیعت را تجربه کرده و این انعکاس با وصف شاعری که طبیعت را از دریچه چشم نگریسته متفاوت است، گاهی شاعر همان طفلی است که مادر هنگام تلاش دور از بیله و طایفه در سایه ارژنی به جهانش ارزانی داشته، یا کودکی است که در مهتاب شبهای بهاری در چرای شبانه گله کوهسار را در نور دیده، یا جوانی است که مرگ عزیزان را همپای خشم طبیعت در امواج رودخانه دیده و یا نیمه‌شب با دلدار بر خرمنی از اروانه ویوشن آرمیده و یا مردی است که گلوله در سینه خفته را با دست پرتوان بیرون آورده و با بی‌اعتنایی در برابر انسانیت خویش به خاک افکنده، موسیقی را از زنگ پیشاهنگ گله تا آوای سه‌تار عاشق، هفهقه تیهو، نرۀ پلنگ و شیهه سرخ اسب کهر به وضوح لالائی مادر شنیده است. پیداست که وصف او گرده‌ای دروغین یا طرحی تخیلی از طبیعت نیست بلکه طبیعت است چنانکه باید باشد. اینجاست که تفاوت طبیعت گرانی شعر منوچهری دامغانی را با قآنی شیرازی و شعر منوچهر آتشی را با فروغ و شاملو در می‌یابیم، امروز که وسعت طبیعت در کار شاعران ما از بوی گیج چند شاخه آفاقی، یا شاخه گل یخی در باغچه و پرپر شدن گلهای شمعدانی - به کلام آن عزیز که خود قربانی خشونت امواج ازس شد - فراتر نمی‌رود دیدار با طبیعت در تغزل قشقانی شاید غنیمتی باشد مبارک و میمون.

#### مقاومت

برای شاعر قشقانی بوی باروت به آشنائی عطر جاشیر است، شاعر هر دو را استشمام کرده و کاربرد آنها را در فضای اندیشه و ذهن آموخته است، گلوله سرخ را انسان دوست دارد که شعله گل چالی را، شاعر آنسی را که با قلم دارد در تفنگ هم می‌یابد، مگر نه اینکه همینگوی

حتی وقتی می‌خواهید تفنگ و تپانچه‌هایش از شانه‌هایش آویزان بود<sup>۶</sup>. شاعر قشقائی تفنگ و قلم را یک‌جا در دست دارد و در دفاع از آزادی از تلفیق آنان آگاهانه سود می‌برد، شاعر قشقائی از روزی که متولد شده مقاومت را در اشکال و ابعاد گوناگون آزموده چون حیاتش بستگی به مقاومتش داشته، مقاومت در برابر عشق، مقاومت در روبرو شدن با سرسختی کوه و بیابان، مقاومت برای رهائی، مقاومت برای ماندن، بودن و سرودن و خواندن، مقاومت در چیرگی بر فقر و گرسنگی برای مانائی، مقاومت در ایجاد فرهنگی اصیل با همه ویژگی‌های ایلی و تباری، که همه و همه مایه رسالت در شعر شاعر شده‌اند، ظهور این رگ‌ها و بعثت این امواج پنهان در شاعر، شعر را به تغزل حماسی مبدل ساخته و با آنکه سلوک سیاسی در هیچ دوره‌ای از تاریخ همگام شاعر نبوده و حتی نیشه به ریشه هر نوع مقاومت زده شاعر کوشیده که فاجعه را نپذیرد و اگر زمانه با او وفا نکرد غزلش پشتوانه فرهنگی نسلی پرخاشگر و آزاده باشد، تغزل مقاومت کم و بیش بر کاغذ نقش بسته ولی بیشتر با نقل سینه به سینه ماندگاری را ادامه می‌دهد.

### وطن گرایی

وطن در ادبیات جهان جایگاهی بلند دارد و حماسه‌های کوه پیکر گیتی شاهدان صادق این کلانمد، کجاست سرزمینی که تهی از این غرور عرشی باشد و کجا بیند مردمی که جانی در راهش نباخته‌اند. از مصر قدیم گرفته تا یونان باستان و از ویتنام دیروز تا فلسطین امروز، انسانها به وطن اندیشیده‌اند و نوشته‌اند. بستگی و عشق به خاک وطن یکی از طبیعی‌ترین و کهنه‌ترین خصوصیات بارز اخلاقی بشری است که پایه و اساس وطن‌گرایی ملتها را تشکیل می‌دهد، افرادی که در نقطه خاصی متولد می‌شوند آن محل را مظهر ملیت خود تلقی می‌کنند. این صفت همواره بین مردم بومی یک سرزمین، بدون توجه به طایفه، ملت، اجتماع و یا دولت آنها وجود دارد<sup>۷</sup>. ولی در عین حال باید دانست عشق و علاقه به وطن و محل زندگی در حالی که یکی از عوامل بسیار مؤثر وطن‌گرایی است ممکن است تأثیر متضاد هم در ناسیونالیسم داشته باشد، هرگاه این عوامل مثبت باشد ملت‌های مختلفی که در محدوده یک واحد جغرافیائی زندگی می‌کنند تحت تأثیر این عامل اختلافات خود را کنار گذاشته و به یک وطن‌گرایی واحد می‌گریند، اما چون اندیشه قومیت تفکری همه‌گیر است، بر هنرمندان که عاطفی‌تر از توده مردم یک سرزمین‌اند تأثیری دیرپای و ماندنی دارد، چنان که نخستین جلوه قومیت یونانیان در ایلیاد و اودیسه و از ایرانیان در شاهنامه میهن پرست کبیر فردوسی تجلی یافته است. چه زیبا گفته‌اند که مفهوم میهن پرستی با مفهوم ملت پرستی تنگ‌نظرانه متفاوت است، که اغراق بی‌پایه درباره مفاخر و شعائر ملی خود و تحقیر بی‌دلیل در مورد ملت‌های دیگر جانی در این پهنه ندارد، شاعران قشقائی که ایران و ایرانی را در مفهوم وسیع کلمه از خود جدا نمی‌دانند از این موهبت بی‌نصیب نبوده‌اند، اگرچه جلوه‌های وطن‌گرایی در غزل قشقائی غالباً جنبه اقلیمی یافته، اما

منطقه‌ای را در برگفته که کعبه افتخار هر ایرانی است. پارس منشأ تمدن قوم ایرانی و سرچشمه جهان سالاری ایرانیان است. با این حال اگر در تغزل قشقانی از این مناطق سخن به میان می‌آید به نام وطن ایرانی بر دل می‌نشیند، قشقانی‌ها آنگونه که تاریخ نشان داده وطن‌گرایی را همیشه از صفات ممتاز خویش دانسته‌اند. پرخاشگری آنان در لحظات حساسی که وطن مورد هجوم استعمارگران غرب و شرق بوده است سدی فناپذیر در برابر مهاجمان ساخته، زیرا ایران را سرزمین اصلی خود می‌دانند و دفاع از وحدت آب و خاک را که در آن پرورش یافته‌اند فرمانی ایزدی تلقی می‌کنند. ممکن نیست شاعر ایلی بتواند تفکری جهان وطنی داشته باشد، چون عواملی که از حیث موقعیت جغرافیایی و اقتصادی و فرهنگی وطن او را در برمی‌گیرد با وسعت‌یابی عظیم تضاد حاصل می‌کند، مگر آنکه شاعر فردی باشد گسسته از ایل و یا متفکری باشد شهرزده؛ وگرنه هنرمندی که از آغاز تا انجام عمر در پی وطن به مهاجرت خو گرفته و زندگی را در میان مردمی به سر آورده که برای وطن نالیده‌اند و برای وطن سرگشته‌اند و به فراخور حرکتهای فصلی سهمی بیشتر از وطن داشته‌اند، همیشه به یاد وطن می‌نالد و برای وطن می‌گرید.

### فقر و گرسنگی

فقر و گرسنگی در ادوار تاریخی همیشه قشقانی‌ها را تهدید کرده و هنوز هم از مطرح‌ترین موضوعات تغزل ایلاتی به شمار می‌رود. اقتصاد قشقانی یک اقتصاد ابری است، که ایلات جنوب مدام چشم به آسمان دارند و این آسمان است که می‌تواند بسیاری از مشکلات اقتصادی قشقانی‌ها را حل کند و ابر در این میان سهمی بسزا دارد، ابری که اگر در لحظات حساس نیارد، تهیدستان را تهیدست‌تر و طبقات ممتاز ایل را به مرز فقر و تنگدستی می‌کشاند زیرا هنوز دامداری مهمترین رگه اقتصادی ایل است. گله‌ها به علوفه نیازمندند، به سرسبزی صحرا و رویش علف، و زمین نیازمند بارانهای فصلی که به موقع می‌تواند از عهده این نیاز برآید. قشقانی‌ها هنوز کلام نیچه را که گفت، «آسمان مرده<sup>۱</sup>» نشنیده‌اند. اگرهم شنیده بودند با اعتقادات آنان چندان الفتی نداشت زیرا تقدیر و مبدئی که برجهان حاکم است از دیدگاه معتقدات ایلی هنوز با آسمان سرو کار دارد؛ گویا این نظریه در مشرق زمین تا امروز آنچنان که باید جانی باز نکرده است، ترس از گرسنگی و فقر هیچگاه قشقانی‌ها را رها نکرده؛ یک قشقانی همواره با بود و نبود نان در سراسر عمر درگیر است. وحشت از این واقعیت که بسیار اتفاق افتاده و باز هم اتفاق می‌افتد بر هنرمند قشقانی تأثیری عمیق داشته و در تغزل قشقانی بوی نان و ترس از نبودن نان حتی در عاشقانه‌ها هم نقشی عمده دارند. در یک طرح عاشقانه می‌خوانیم که:

من عاشق توام

تو یار بیگانه

من پروانه‌ای تهیدستم

تو شعله رخسار

صفت تهیدستی پروانه که در ادبیات پارسی به سوختن و ساختن، هوا و هوس، زیبایی، شهامت، پرافشانی و ایثار شهره است، در عاشقانه قشقائی آمیخته با فضای جامعه ایلی، کاری است سزاوار و شاید شگفت. اما شاعر که طعم گرسنگی را با تلخی تمام چشیده و فقر مجسم را دیده، به حکم واقعیت در توصیف نیز ناخود آگاه به جامعه می‌پیوندد و از دروغ و اغراق می‌پرهیزد و فقر و گرسنگی را به رخ معشوق می‌کشد، در شعری بلند، آرزوی بانویی که به همسر نامه می‌نویسد، یک وعده غذای گرم بیش نیست، شاعر چنان با سبک دستی و ظرافت واقعیتها را تصویر می‌کند که بالاتر و بالاتر از آن ممکن نیست، اگر فقط ما این شعر را از شاعر قشقائی در دست داشتیم کافی بود که او را شاعر رسالت و تعهد بنامیم. شاعر قشقائی واژگونه نمی‌نگرد و بر پستی ابریشمین در خانه‌ای بلورین بر مخده مخمل تکیه نمی‌زند فریاد «بوی نان اگر بگذارد» از دهان «پیتزا خورده» بر نمی‌آورد، آوانی که دروغین‌تر از وجود شاعر است، تنزل «نامه» چنان با زندگی قشقائی‌ها و روستائیان آن حوالی پیوند دارد که بی‌شک می‌توان از آن به عنوان شاهکاری بی‌نظیر یاد کرد، شعری که در حدود یک صدسال از ساختنش می‌گذرد. بانو به همسر می‌گوید، «مگر نمی‌گفتی برایم جامه نو می‌خری، و مرا به درو نمی‌فرستی، مگر وعده نمی‌دادی که همه روز گوشت بره می‌خوریم با برفاب و انگبین و نقل، مگر نمی‌گفتی نان جو و کلک بلوط را به فراموشی بسپار»، تا آنجا که به همسر گریزان پیام می‌دهد که اگر باز گردد، آس‌سبزی با سیر و چغندر بار می‌کند که یقیناً از کباب شامی اشرافی گرو می‌برد و شیرینی می‌پزد که خوشمزه‌تر از شکلات و نبات است و... و...

بی‌گفتگو، عظمتی به وسعت ایل در تمامت این شعر بلند جاری است، شاعر هیچ گوشه و زاویه‌ای را از خاطر نینداخته، به حدی که تصورش هم مشکل است، هنگامی که از خوشه‌چینی، گردآوری کیسه‌های گندم، خمیر کردن بلوط، شال و قشوی اسب، گوشت سرخ کرده، از کار افتادن آسیاب، زانیدن سگ خانه، بیمار شدن الاغ، و بسیاری تصویرهای ناب که نه تخیل‌اند و نه توهم بلکه حقیقت‌اند، شاید شاعر التزام داشته تا این همه نکبت و حقارت و ادبار را به زیبایی هر باغ و باغچه‌ای بیاراید.

این شاعر به گفته آقای شهبازی در مقدمه کتاب «قشقائی شعری»<sup>۱</sup> ملا مازون است که نخست به دستگاه ایلخانی بزرگ راه پیدا می‌کند، اما هنرش را در خدمت به توده تهیدست ایل هدیه می‌نماید و چه زود از فتودالیسم می‌بُرد، شاعر در زبان فارسی و عربی مطالعات عمیق داشته، حتی به آیات قرآنی نیز تمسک جسته است، از اساطیر عارفانه، حماسی و عاشقانه پارسی

به صورت تلمیح به فراوانی استفاده کرده است. در سال ۱۲۴۶ قمری متولد شده، و در سال ۱۳۱۳ قمری در شهر شیراز وفات یافته و در بقعه متبرکه شاهزاده منصور مدفون است، گویا ملاقات‌هایی در اصفهان با شاهزاده ظل‌السلطان هم داشته که در مقدمه کتاب مضبوط است. محتوای اشعار مأذون هنگامی اهمیت می‌یابد که با معاصران کاسه‌لیس و چاپلوس دربار ناصری و فرزند مستبدش مسعود میزرا ظل‌السلطان در اصفهان و تهران مقایسه شود. برای معرفی این هنرمند بزرگ شعر «نامه‌ای به همسر» را ترجمه نموده و به ارباب ذوق عرضه می‌داریم. باشد که در فرصتی مناسب ترجمه مجموعه اشعار او را در دیدگاه علاقمندان ادب متعهد قرار دهیم.

## نامه‌ای به همسر

ای مرد

تو را به همسری برگزیدم، امیدوار  
که، جامه‌ام، و قرش خانه‌ام، نو باشد  
کفش، گل‌بند، روسری سرخ، شلوار زیبا، سینه‌بند، گیوه، پیراهن  
و چادر شبنم.

این تو نبودی که وعده جامه مخملینه سبزم می‌دادی

این تو نبودی که می‌گفتی مرا به درو نمی‌فرستی

و نمی‌گذاری داس بردارم

نمی‌گفتی، همه روزه گوشت بره خواهیم خورد

برقاب، انگبین، نقل

یا خوراک قیمه

پس چه شد، که صبحانه‌ام کلک بلوط است

و شام نان جو

ملامت همسایگان و طعنه مردم حقیقت داشت

دهان همه مردان بر من باز است

پسر عمویم که چشمانش مدام دنبالم بود

امروز پشت به من می‌کند

از من می‌گریزد

پسر «فرهاد» هر روز مرا ملامت می‌کند

می‌گوید

«خیری» چه شده، که مثل گاو نر می‌خروشی



این ناهنجاری به خاطر توست  
آفرین بر تو، رویت سپید باد  
اگر تو از خوشه چینی من دلگیر شدی  
به مویت سوگند، کلبه را از غله آکنده ام  
کاشکی اسبت بودم  
که به جای جامه سبز و گلوبند  
هدیم ام، شال و قشو بود  
بر گرد، از شیراز، بر گرد  
اگرچه هوا برفی است و زمستان سرد  
من بر آستانه کلبه خواهم خفت و تو در حریم اجاق  
خانه را به پاکی زمین مسجد رفته ام  
خمیر بلوط را خشک کرده ام  
دو گوسفند سرخ کرده و بر تاق نهاده ام  
آش سبزی که با سیر و چغندر می پزم از کباب لذیذتر است  
برایت شیرینی پخته ام  
شیرین تر از نبات و شکلات  
روزها در دامت انجیر و گردو می ریزم  
شبهه ای از شیرآنگور ساختم که از باقلوا گرو می برد  
بر گرد از شیراز، بر گرد  
تخم مرغ فراوان است، روغن بسیار  
هیزم خشک، پنیر تر، و ماست گاو  
می دانم که به من نمی اندیشی  
اما من نامه می نویسم  
راستی الاغ برادرت «برات» دو سه روز بیمار شده  
و سگ زردمان  
سه توله خاکستری زائیده  
می بینم که شبها بر در کومه نمی خوابد  
همه انجیرها و مویزهای باغ را خارپشتها خورده اند  
رودخانه تغییر مسیر داده  
و آسیاب از گردش افتاده

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

کوه و کمر سبز است، بهار آمده  
 برگرد از شیراز، برگرد  
 گفتند می آیی  
 چشمانم بر در ماند، از خوشحالی در قلعه فریاد زد  
 و با کود کانم، گنجی و جهانباز  
 در کوچه بازی کردیم  
 یادباد آن شبی که در منزل برادرت «برات» با هم پشتک وارو می زدیم  
 و دنبال هم می دویدیم  
 یاد باد آن روز که شفتالوها را دستت دادم  
 و در خانه  
 تاری از گیسوانم را به یادبود گرفتی  
 برگرد از شیراز، برگرد  
 از کوچه هایش مگذر  
 که حرمت پیران را نگاه نمی دارند  
 جاجیم و گلیم هایمان را می فروشم  
 یا برای همسر دیگر می فرستم  
 زود برگرد، شکیبانی ام پایان یافته و صبرم سرریز شده  
 نفسی باقی نمانده است  
 ماذون، شاعر قشقائی از شرح داستان من، آه کشید  
 و سوخت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

- ۱- ادبیات چیست - سارتر - ترجمه دکتر مصطفی رحیمی و ابوالحسن نجفی
- ۲- پیوند عشق میان شرق و غرب - دکتر جلال ستاری
- ۳- ملال پاریس گلهای بدی - بودلر، ترجمه: دکتر اسلامی ندوشن
- ۴- سخن سنجی - نوشته دکتر لطفعلی صورنگر
- ۵- اندیشه متی - برتولت برشت - ترجمه بهرام حبیبی
- ۶- مقدمه مرد پیر و دریا - همینگوی - ترجمه سعیدی
- ۷- ناسیونالیسم - نوشته دکتر مسعود انصاری
- ۸- سیری در ادبیات غرب - فصل پیامبران - جی. بی. پرستلی ترجمه: ابراهیم یونسی
- ۹- قشقائی شعری، گردآوری و مقدمه شهباز شهبازی